

از خانه خارج شد و همینکه بدهلیز حمام رسید چهارگلوله
 بطرف او انداختند ولی هیچکدام اصابت نکرد و اصدا
 تصور کردند که کار خود را تمام و او را مقتول ساخته اند و با
 کمال سرور و شادی باصفهان نزد شیخ نجفی شتافتند
 و خبر قتل حاجی را داده تا انعام گیرند و شیخ نیز
 وعده انعام داد ولی بقلیل مدتی معلوم شد که حاجی بمقتل
 نرسیده و در کمال صحت است و بعد از آن اشرار برجسارت
 خود افزودند و بیش از پیش مصمم شدند که بهرنحوی میسر
 شود وی را بقتل رسانند و بنوعی مراقب بودند که اغلب
 شبها در اطراف منزلش بکمین می نشستند تا آنکه با اقدام
 شیخ نجفی و ضدیت یاور و حکم ظل السلطان حاجی را
 دستگیر کرده بحبس (قماشلو) که شکارگاه ظل السلطان
 و در چهارفرسخی نجف آباد بود برده حبس نمودند و بهائیان
 چند ان عرایض بدربار مظفرالدین شاه نوشتند که ظل السلطان
 ناچار شده حاجی را پس از نه ماه از حبس خارج ساخت
 حاجی حیدر همینکه از حبس بیرون آمد بایکصد نفر از
 بهائیان نجف آباد برای تظلم و دادخواهی بطهران
 رفت و بدربار مظفرالدین شاه عرض حال داد و در نتیجه آن
 پافشاریها و دادخواهی دولت آنروز ظل السلطان
 و یاور را بطهران احضار کرد در آنموقع عرض ویا در طهران

ظهور و شیوع یافت و اولیای امور از طهران بیرون رفتند
 و تظلم بهائیان نتیجه مظلومه را در بر گرفت و از شدت
 مشقات و بی بضاعتی و هم مرض و ناچار از طهران بنجف^{آباد}
 مراجعت نمودند و اغلب از آن بیچاره ها در راه تلف شدند
 و بوطن نرسیدند و حاجی حیدر برای ضدیتی که از بسا
 ملاحظه مینمود نتوانست در نجف آباد اقامت کند و اصفهان
 رفته خانه ای اجاره کرد و مدتی ساکن شد تا آنکه روزی
 حاجی حیدر از منزل مصمص السلطنه بختیاری که حکومت
 اصفهان بود بمنزل خود مراجعت مینمود وقتی که به بازارچه
 قصر شمس آباد رسید معاندین که خود را در محلی مخفی
 کرده بودند یکدفعه با او شلیک نمودند و او را در حالی که
 سوار اسب بود شهید نمودند و شیخ نجفی از قتل خبر
 یافت و اعلان کرد که شیچکس جسد حاجی را تفسیل و تدفین
 ننماید ولی مصمص السلطنه مردی با کفایت و لیاقت و
 قدرت بود و با حاجی حیدر دوستی داشت و چند نفر صالح
 فرستاد که احدی نتواند از تدفین حاجی مخالفت کند و
 مأمورین با احترام زیاد آن جسد را بغسالخانه برده
 پس از تفسیل در حالیکه جمعیّت زیادی با مأمورین
 مصمص ایستاده اند عکس برداشته شد و پس از آن تخته فولاد
 مدفون ساختند . حاجی حیدر شهید در موقع شهیدان

تقریباً پنجاه سال از عمرش گذشته بود و شهادت او در سوم
 ۲۴ شبر شوال ۱۳۲۷ هجری در اصفهان رخ داد و
 خطابه‌های متعدد از مرکز میثاق بنام این خانواده صدور
 یافت و چون بعد از شهادت حاجی خانواده او مورد لعن
 و طعن و شماتت واقع بودند لهذا بطهران رفتند و بدربار
 شهریار پادشاه ایران عارض شدند و مدتی در طهران
 اقامت نموده تا هنگامی که شیخ نجفی در اصفهان فوت کرد
 و دخان ظلم اندکی تخفیف یافت بنجف آباد مراجعت
 نمودند .

و محمد جعفر صباغ سلیم النفس و باحرارت و بسا
 موقر و متین و باتقوی و رزین و صحیح العمل بود و اقوامش
 عموماً با وی مخالفت و اغلب از آنان نیز باوی خصوصاً
 داشتند و صدک بدون خوف بمجالس و محافل حاضر میشد
 و با تقریر دلنشین خود انجمن احباً را حیات جدیدی
 میبخشید و صاحب جبینی جداب و قدی رشیق و درخسوع
 و خسوع بین یار و اغیار مصروف و شار بالبنان بود تا آنکه
 شبی حسب معمول بمحفل عمومی که در منزل بکنفران احباب
 تشکیل شده بود حضور یافت و در آن شب حالت عجیبی از او
 مشاهده گشت و در موقع تلاوت الواح گریه بسیار کرده و از احباً
 طلب ادعیه نمود و با حرارتی شدید درخاتمه محفل از همه

خدا حافظی کرده بمنزل مراجعت نمود و معاندین در نزد يك
 منزل خودش که در خیابان کوچه شاه بوده او را با گلوله
 بقتل رساندند و فرار کردند و همان وقت خبر با حباب
 رسید چند نفر جمع شده جسد آن مظلوم را برداشته تفسیل
 و تدفین نمودند و بعداً صورت زیارت در حقش از مرکز
 ششاق صادر این شهادت در شهر رمضان ۱۳۲۸ هجری
 واقع شد .

و نیز در دو قریه طک آباد و علی آباد از توابع نجف آباد
 که هر کدام تا نجف آباد قریب یک فرسخ مسافت دارد و در
 ایام قبل در هر یک از این دو جمعی از احباب ساکن و مالک
 بودند و در طک آباد قائد احباً نورالله و اسدالله و در علی
 آباد کریم و رضاییک بودند یا در نجف آبادی مذکور در
 همان اوقات که با احباً مخصوصاً با حاجی حیدر خصوصت و
 معاندت صورت پذیرد سبب شد که احبای این دو قریه نیز صدقاتی
 دچار شدند . بنابراین با شیخ نجفی هم دست شد و بطول
 السلطان که مالک آن دو قریه بود اطلاع دادند که بایست
 بهائیان این دو قریه کشته شوند و املاک آنان مال ظل
 السلطان و دیگر اشیاء آنان مال اهالی و مسلمانان همان
 دو قریه باشد و این خبر بگوش بهائیان رسید و ناچار خانه
 و باغهای خود را ترك کرده برای اینکه علاج واقعه را قبل از

وقوع بنمایند هر يك بدیاری برای داد خواهی شتافتند
 و اعدا نیز وقت را غنیمت دانسته و بعضی آنکه بهائیان دو
 قریه برای تظلم بیرون رفتند بحکم شیخ نجفی ضوضا و میاهو
 بلند نموده و از نجف آباد جمعیت زیادی با آنان شمدست
 شدند و بخانه های احبّا ریخته بنای غارت گذاشتند و اهل
 و عیال مظلومان از ترس فرار کرده هر کدام در يك گوشه ای خود
 را مخفی نمودند و در آن روز قریب پنجاه هزار تومان اموال
 مظلومان را غارت کرده صاحب شدند و نمونه ای از آن وقایع
 آنکه روزی که معاندین در این دو قریه مشغول بیابول غارت
 بودند و نسوان و اطفال در فرار شدند یکی از اطفال احبّا
 در موقع فرار يك دانه خیار از استان خودشان پید که گلوئی
 تر نماید و یکی از اشرار و غارت گرها سیلی و طیانچه شدیدی
 بر صورت آن طفل معصوم زده خیار را پس گرفت و مادر آن
 طفل با دیده های پر از اشک بوی گفت ای بی انصاف پس چرا
 آیا برای خیاری که این طفل در دم آخر از استان خود مان
 چیده مستحق چنین طیانچه گردید و آن شرور جسور
 بقوت سنگی بر پهلوئی آن زن نواخت که چون بنجف آباد
 رسید با شدت درد پهلو فوت شد. و رجال بهائیان این دو
 قریه مدت دو سال در طهران و اصفهان هر چه ناله و فریاد
 کردند و داد خواهی نمودند احدی بآنها گوش نداد و

دیناری از آن اموال و عقار و اراضی را بصاحبانش ندادند
و این ضعیفای ناتوان اغلب از ناتوانی و بی بضاعتی تلف
شدند و یاره ای از آنان جان سلامت برده هرکدام در یک
قریه و محلی ساکن و مزارعت مشغول شدند و در نهایت
قناعت آیام را گذراندند و صدقاتی را که احبای و قریبه
تحمل نمودند خارج از تحریر و توصیف است .

و نیز حاجی طبعلی کفاش پسر کره لائی حسن از بهائیان
نجف آباد در آیام جوانی بشرف ایمان فائز و باکمال و بسیار
موقر و متین و در خدمات این امرجاهد و ساعی و عموم اصناف
و کسبه بازار از اراضی و در صحت عمل و امانت معروف و
مشهور و عموم ناس بنظر احترام با و ناظر بودند و هر تضاروتی
را که در بین اصناف میزد اطاعت می نمودند و در سنه ۱۲۹۵
هجری با اتفاق برادرش محمد کاظم در ظاهر باسم مگسه و
در باطن بقصد تشریف بحضور حضرت بهاء الله از نجف آباد
خارج شد و پس از زحمات بسیار در عگا بشرف لقا فائز و مورد
الطاف و عنایت بی منتهی گردید و لسان عظمت خطاب بایشان
چنین فرمودند که زیارت مکه شما مقبول و بعزّ رضا فائز
شد و پس از بیست ماه که مسافرت آنان طول کشید بوطین
مراجعت نمودند و در بین تمام مسلمین شهرت یافت که حضرات
بمگه نرفته اند بلکه بمگه رفته اند ولی از آنجائی که بسیار

قطعه طبرسی بود که شرح احوالش را در پیششهای سابق
 نگاشتیم و بالاخره در سال ۱۳۲۳ در آنجا وفات یافت و
 پسران فتحعلیمخان فتح اعظم خصوصا میرزا شهباب
 خاندان شهر برجای گذاشت که بنام فتح اعظم معروفند
 دیگر پسران میرزا رفیعا موصوف در بخش سابق بنام
 میرزا آقا مجد السادات و میرزا عبدالحسین و میرزا مهدی از
 ملاکین و اشراف آنجا که خاندان رفیعی در اردستان و
 طهران برقرار کردند و میرزا عبدالحسین در هاربعگا و مصر
 ایامی فیض زیارت حضرت عبدالصبا یافت و بهشتیان
 در باب الرحم بنام مشرق الاذکار برقرار گردید و مکتبی
 تأسیس یافت که شیخ عبدالحسین آواره تفتی را بمعلمی
 گماشت و در وطن و طهران در تبلیغ و تشویق و مساعدت
 همی کوشید و مکرر از هجوم صلح معاندین و ملائین و عشایر
 همجوار دفاع صلح کردند و گاهی بحبس و تضییق افتادند
 و نجات یافتند و باتفاق فاضل مازندرانی سفر تبلیغی بمصر
 عرب نموده در چهارحبس و تبصید و مشقت از قبل ملائین
 نجف بنوعیکه در بخش سابق آوردیم گردید باهم سفر
 مصر و هندوستان و بلاد ایران نمودند و آقابیکوم معروف
 بشهرت ارباب بنت حاجی محمدرضا شهید سابق الوصف
 در بخش سوم با آنکه اسن بود پس از وفات زوجش آقا میرزا

موسی کاشی مذکور در بخش ۶ و ۷ بحواله نکاحش بدون
فرزند بود تا درگذشت ولی نسلش از بنت الاخ ارباب برقرار
گردید و خاندان رفیعی از آن برادران برجای ماند .

و قمشه (شهرضا) واقع در ۱ فرسنگی جنوب شرقی
اصفهان مشتمل بر سی مزارسکنه و عده مؤمنین و محبتین
در آنجا ظلیل و ضعیف بود و دولت آباد را اوضاع در بخش
ششم بتفصیل نگاشته آمد .

و در زواره از خاندان مؤمنین که در بخش ششم نام برد
و از معدودی که صدر جافائز بایمان گشتند جمعیتی تأسیس
یافته مجامع برقرار گردید که بعداً صحن روحانی انعقاد
یافت و در آنصیان ملازمه عبا باف . چنانکه در بخش مذکور
نگاشتیم علمدار اندامات تبلیغیه و غیره گشت و گروهی را از
برادران و خواهران و اقربای خود و غیرهم هدایت نمود
و مجمع روحانیان رونق گرفت تا در سال ۱۳۲۱ فتنه مذکوره
در بخش سابق از اصفهان و یزد بدانجا سرایت و مردم شورشی
کرده بقیادت امام جمعه عزم هجوم بر آنان کردند و حسب شد
قرار برد که تسلیم تقدیر گشته مانند بهائیان یزد قربانی
سمیل الهی شوند ولی عربعلی نام از بهائیان بی پروا
با بستگانش بر بام خانه خود که مقدم محله مؤمنین بود
برآمد همینکه شورشیان بهشوائی امام رسیدند تفنگ

برافراخته نصیحت و اندرز گفت که دست از تمدی مظلومین بکشید و گرنه ما دفاع کرده شما را مجازات دهیم و آنان متنبه شدند و عربعلی ساچه روان کرد که به هدف نشست و امام باهای خونین بفرار برگشت و دیگران بافغان و عویل متفرق گردیدند و بعد از آن از ساحت مقدسه حضرت عبدالبهاء بجزای محافظه از مظلومین و مظلومات خطاب تشجیع و تشویقی بوی رسید و ماتفصیل واقعه براسد الله بن ملارضا را در بخش سابق آوردیم و اکنون محفل روحانی وعده ای از مؤمنین و مؤنات در آنجا برقرار است و در اجتماعات روحانیه و تعلیم و تربیت نواوگان باید آرند و از مشاییر مؤمنین آنجا آقا سید حسن ناهست مهاجرت بطهران کرده اقامت جسته خانواده ناهت برقرار داشت .

دیگر از توابع بهائی نشین اصفهان فریدن که جمعیتی در آنجا برقرار شد و از خوانین و ملاکین ایمان آورده مساعدت نمودند و از معاریف مؤمنین و مصلحین نخست حاجسی شیخ محمدعلی قرین عرفان و اشتمال بود و صدرا الاحرار و الاهرار که سالها در وطن و اصفهان صحبت منبری و وکالت میکرد و در تبلیغ قیام داشت و از مصمورات سه گانه باهی نشین توابع کتسه و طرق و طار که غالباً از ملا محمد باقر باهی معروف

یادگار بود و پسرانش در آن حدود فعالیت میکردند اکثریتشان
در کتسه موفق بایمان بهائی شدند و برادران ملاحیب^{الله}
وملا ولی الله با خانواده شان از بابیت متحول بهبائیت
گشتند و هدایت نمودند .

و اما بابیان اصفهان که به خوی اعراض و اعتراض
فیما بین بهائیان شهرت داشتند جمعی از متقدمینشان
و از نسل آنان و برخی جدید البابیت بودند و چراغ آنان
حاجی میرزا عادی دولت آبادی و خاندانش شمرده میشوند
که برخی در اصفهان و اغلب در طهران قرار داشتند و در بخش
ششم تفصیلی ذکر گردید و داعیه موصوفه در بخش مذکور که
با بازماندگان برادران از عراق عودت بوطن نموده بنیستند
و بالاخره تقریباً در سال ۱۳۲۲ بطهران رفته اقامت گرفتند
و پس از چندی در گذشت و از بابیان جدید الشهره میرزا
نصرالله بهشتی، طک المتکلمین واعظ که چندی با بهائیان
محترم اصفهان نیز جوشید و عاقبت ناطق انقلابی مشروطیت
بوده و گشته گشت و شرعی از او وسید جمال واعظ و ناطق
انقلابی مقتول دیگر در بخش سابق ذکر شد .

و از شاهیر اعداء این امر در اصفهان شیخ محمد تقی
ابن الدّیب که سابق احوالش را در بخش ششم آوردیم و پیوسته
بمد از غروب شمس جمال ابهی بحال غضب و اسف گفت

ما بدین خیال سرور و امید وار بودیم که نفوذ و آثار از آن پس
 محو و زائل شود و حال پسرش عباس افندی پدر را بر عرش
 الوهیت نشانده خود را عبدالبها میخواند و در تعاضت
 مراتب نقصانی ندارد لاجرم بهر وسیله باید تشبث نمود و این
 فتنه را از میان برد و چندان از این سخنان بر فراز شیرگفت
 و حکم بقتل و نهب داد که نزدیک شد شورش عظیم برپا شود
 و عاقبت اهالی با اعدام اعلیٰ بها قیام کنند ولی رئیس تلگرافخانه
 اصفهان ماجری بشاه خبر داد و شاه تلگراف نمود که اگر بنام
 دین و آئین فساد و افسادی بشود فسادین را بیهلاکت
 خواهد رساند و بالجمله آقا نجفی با آنکه چندان مقامی
 در علوم اسلامیّه نیافت بزر و زور و حیل و سالوس روی اهالی
 بخود کرده همیشه جمعیتی کثیر از طلاب و غیرینم برای اجرا
 عرفرمانی حاضر داشت و گاهی مفضوب دولت و منفی
 بطهران گشت و مانند دیواری غلیظ در مقابل شرنسوع
 تجدیدی بها بود تا در سال ۱۳۳۲ درگذشت .

و اما سلطان مسعود میرزا ظلّ السلطان را در بخش
 ششم شرح احوال آوردیم که تا آخر ایام حکمرانی اصفهان
 در قبضه داشت و بعد از پدر سفری با اروپا کرده مراجعت
 نمود و بیود تا آن موقع که انقلاب مشروطیت در ایران شروع
 شد و نوبتی بچنگ انقلابیون اسیرگشته نقود تا حدود از او

گرفتند و جاه و جلالش مه‌دل بجاه و وصال گشت تا چون
ظلمی زائل شد .

و اما پسرش سلطان محمود میرزا جلال الدوله را نیز
سابقه در بخش ششم آوردیم و دو سال پس از نوبت اول ^{مجلس} حکوم
در یزد که چنان هنگامه و مذبحه اهل بها برقرار کرد
در سال ۱۳۱۰ باز بحکومت آنجا منصوب شد و با اهل بها
معاظه بعکس کرده کمال محافظت و رعایت بنمود و معاندین
ترسیدند و دست از تعزیر و بدگوئی باین امر کشیدند و بار
سوم در سال ۱۳۲۰ بحکومت یزد رفت و چون در طهران
با حاجی محمد تقی ابن ابهر چنانکه ضمن بیان احوالش
آوردیم دوستی یافته اظهار ایمان کرده او را بیزد برای
تبلیغ اهالی همراه برد و احترام تام بجای آورد و با احوال
اهل بها ملاطفت و مساعدت نمود ولی پس از چندی بها
مشیرالسا^{لک} مستوفی یزدی متفق شد که بتحریرک طلاها فتنه
برانگیزند و اموال و نقود گرد آورند و مشیر در قلمه حکومتی
بحاجی میرزا محمود افغان گفت چرا اینهمه اصرار بدعوت
و تبلیغ اهالی دارید و شورش و انقلاب فراهم میآورید
افغان جواب داد که شروع این امر از خاندان ما شد و عقیدت
میراثی و ثابت ما است چگونه ممکن است بکنجی نشسته لب
ببندیم ؟ مشیر برآشفته و سخنانی چند بجلال الدوله

گفت و فتنه شروع گردید و بنوعیکه در بخش سابق نگاشتیم
 قریب چهار ماه نیران فساد مشتعل بود و هشتاد تن باشند
 عذاب مقتول و چهل تن متواری و هلاک گردیدند و با
 بدست ظالمان افتاده مقتول گشتند و تقریباً یکصد و بیست
 خانمان تاراج شدند و جلال الدوله بحکم مظفرالدین
 شاه معزول شده بطهران رفت و مظلمان و طالبکساران
 بر وی جوشیدند و صدارت با شاهزاده عین الدوله بود
 و حسینقلی خان نظام السلطنه مساعدت در اقدامات کرد
 و حاجی آقا محمد علاقه بند یزدی از بهائیان معروف ساکن
 طهران روزی در خیابان پیشکاران ظل السلطان و جلال الدوله
 را تهدید کرده پیام فرستاد که عرگاه شهادت شهسود او
 فارت یکصد و بیست خانواده یزد را انکار میکنید آیا دارای
 ملا بهرام پارسى را که از میان برد و عین الدوله روزی را برای
 تحقیقات و کشف قضایا معین نمود و بعد که دوره سلطنت
 محمدعلی شاه رسید و جلال الدوله مورد نفرت و استکراه
 خاطر شاه شد و امیر بهادر باره با جمشید پارسى دستور
 داد که اموال از دست رفته را از جلال الدوله بسختی
 مطالبه کند و اوها سرباز مسلح با ندرون خانه اش رفت
 و در خلال احوال مذکوره جلال الدوله عرایض تهیه و انابه
 بمحضرت حضرت عبدالبها فرستاده بواسطه مسافرین زائرین

التجا و اصرار کرده درخواست عفو و غفران نموده و نوبتی بسال ۱۳۳۰ چون املاکش در مقابل استقراض مبالغ کثیره نرسد میرزا عزیزالله خان بن ورقا بیع شرطی رفت و بهیچ نوعی از اقدام نتوانست املاک بازستاند و بالاخره برهنمائوسی حاجی میرزا محمد تقی ابن ابهر عریضه فرستاد و لوجسی رسید که آقا میرزا عزیزالله خان املاک را مسترد کرد و بالجمله جلال الدوله ابراز ایمان و اخلاص نمود و در ایام مسافرت حضرت عبدالبهاء در ممالک اروپا تشریف حاصل یافتند توبه و انابه کرده مورد عفو و ملاحظت گردید بخلاف پدری که چون بسمی و جد تشریف حضور حاصل نمود مورد ملاحظت و قبول نشد .

بسر و جرد

تفصیل اوضاع این امر در بر وجود ضمن شرح احوال آقا جمال معروف متعلق بدوره حضرت بهاء الله در بخش ششم آورده ایم ولی امر در آنجا نمو و ازدیاد بلکه ظهور و شهودی نداشت تا آنکه در این دوره در سال ۱۳۲۸ جریان و تبعاتی نمود و عده ای فائز با ایمان شدند از آنجمله برادران حاجی سید حسن و حاجی سید علی اکبر آوارگان و

حاجی میرزا حسن نیکو و مقدم برگل حاجی عبدالرحیم که از
 بروجرد نظر بامور تجارتش بهمدان ورشت رفت و در آنجا
 فاضل از ندرانی ملاقات کرده در یک جلسه مفیق باهمان
 داشتند گردید و مراجعت ببروجرد نمود زفی الحقیقه
 موجب بیداری و قیام آنجمیع گردید و تحصیل واقعه را از
 روی تیر خط شرح حال که حاجی سیدعلی اکبر آوارگان
 مذکور است در اینجا ثبت میداریم و بی تنده :

نگارنده حاج سیدعلی اکبر آوارگان این مرحوم
 سید حسن یزدی متولد ۱۳۰۳ هجری در بروجرد تقریباً
 در سن ۱۳۲۲ برای کارهای تجارتی لازم بود مسافرتی
 پرشت انجام بر حسب معمول موقع ورود بهمدان در منزل
 سادات زفولی که از نجیبی تمدان بودند و طبعی
 تجارتی نم داشتیم ورود نمودم موقع حرکت پرشت ایشان
 در چنان برانده مرا ضایعت نموده همراه بودند در آن سال
 بواسطه غنای سالارالدوله که بایک مدّه مهتی از الحوار
 و اگراد خیال حرکت بظهران داشتند تمام وسائل مسافرت
 را ازین برده بودند فقط منحصر بود مسافرت با گاری که
 حامل پست بود بنابراین بلیط گرفته خواستم حرکت نمایم
 آنسته آقایان زفولی ببینده اظهار کردند که در پی راه
 مراقب باشید معاشرت ننمائید زیرا که این غلام پست که

التجا واصرار کرده درخواست عفو و مغفرت نمود و نوبتی به سال ۱۳۳۰ چون املاکش در مقابل استغراض صالح کثیره نسرز میرزا عزیزالله خان بن عرقا بیع شرطی رفت و بهیچ نوعی از اقدام نتوانست املاک بازستاند و بالاخره بر عنقهای حاجی میرزا محمد تقی ابن ابهر عریضه فرستاد و لوحی رسید که آقا میرزا عزیزالله خان املاک را مسترد کرد و بالجمله جلال الدوله ابراز ایمان و اخلاص نمود و در آیام مسافرت حضرت عبدالبهاء در ممالک اروپا تشریف حاصل یافتند و توبه و انابه کرده مورد عفو و ملاطفت گردید بخلاف پدرش که چون بسمی و جدت تشریف حضور حاصل نمود مورد ملاطفت و قبول نشد .

بـ ر و جـ ر د

تفصیل اوضاع این امر در بروجرود ضمن شرح احوال آقا جمال معروف متعلق بدوره حضرت بهاء الله در بخش ششم آمدیم ولی امر در آنجا نمو و ازدیاد بلکه ظهور و شهودی نداشت تا آنکه در این دوره در سال ۱۳۲۸ هجری و نهجانی نمود و عده ای فائز با ایمان شدند از آنجمله برادران حاجی سید حسن و حاجی سید علی اکبر آوارگان و

حاجی میرزا حسن نیکو و مقدم بر گل حاجی عبد الرحیم که از
 بیروجرد نظر بامور تجارتش بمهدان ورشت رفت و در آنجا
 فاضل از تدرانی ملاقات کرده در یک جلسه معین بایمان
 داشتند گردید و مراجعت بیروجرد نمود و فی الحقیقه
 موجب بداری و قیام آنجمنع گردید و تحصیل واقعه را از
 روی تشریح خط شرح حال که حاجی سید علی اکبر آوارگان
 مذکور است در اینجا ثبت میداریم و همی بنده :

نگارنده حاج سید علی اکبر آوارگان این مرسوم
 سید حسن یزدی متولد ۱۳۰۳ هجری در بیروجرد تقریباً
 در سنه ۱۳۲۰ برای کارهای تجارتی لازم بود مسافرتی
 برشت انجام بر حسب معمول موقع ورود بمهدان در منزل
 سادات زفولی که از نجای مهدان بودند و طبری
 تجارتی هم داشتیم ورود نمودم موقع حرکت برشت ایشان
 در چنانجا مرا مشایعت نموده همراه بودند در آن زمان
 بواسطه جنبان سالارالدوله که بایک عده مهمی از السوار
 و اکراد خیال حرکت بطهران داشتند تمام وسائل مسافرت
 را ازین برده بودند فقط منحصر بود مسافرت با گاری که
 حامل پست بود بنابراین بلیط گرفته خواستم حرکت نماید
 آنگاه آقایان زفولی بکننده اظهار کردند که در این راه
 مراقب باشید مباشرت ننمائید زیرا که این غلام پست که

همراه شما می باشد بایستی است بنده نیز در آن موقع خیلی
 مایل بودم که یکنفر بایستی را ببینم چه نیولائی است چگون
 در آن موقع راه لرستان بواسطه شرارت الوار سدود بود و ایاً
 و ذریاب در بر وجود نمیشد که دارای اطلاعاتی باشند
 بملاوه اهالی بروجرود سه قسم مردمان بودند يك قسمت
 آقایان طباطبائی که خیلی از اشراف بودند بطوریکه
 اغلب در موقع حرکت بجائی متجاوز از ده نفر نوکر مسلح
 با آنها حرکت میکرد قسمت دیگر از آقایان علماء و طلاب
 بعدی یا نفوذ بودند که اهالی بروجرود آنها را مهتر از
 حوزه علمی اصفهان میدانستند قسمتی دیگر از تجار
 و مفرقه بودند که آنها نیز دارای رفتار و اخلاق بخواخت
 بوده ابدای بیژی از تجدد نشنیده بودند موقمی شخصی را
 گفتند شراب خورده است آقایان در مدرسه حضور یافتند
 که حدود الهی را مجری نمایند شخصی که بایستی مجری
 این حد باشد دستبر میدادند که دستها را بعدی بلند
 نما که سفیدی زیر بغل نمایان شود و همچنین در آن موقع
 یکنفر از تاجرزاده تا خواست موی سر خود را تراشد بلکه
 بنحو کنونی ماشین نماید آقایان علماء اینقدر قضیه را
 تمقیب و پافشاری کردند که بالاخره حکومت وقت را مجبور
 نمودند که اقدام بر تراشیدن سر آن شخص نمود : مطالب

بهائی ابد شنیده نشده بود فقط بابی شنیده میشد که در تمدان شست بکنفر پهر مرد که بگلی منزوی و خانه نشین بود باسم میرزا باقرخان که بعد از ذکر او میشود درباره ایشان بعضی زمره میکردند که بابی است دیگر کسی نبود بنده در آن موقع اطلاعاتیکه از این طایفه داشتم فقط این بود که در قصص الملطا بعد از ذکر حالات حضرت شیخ احساسی و سید رشتی بنام شرح فتنه باب مینویسد و نیز در ناسخ التواریخ جلد قاجار به شرح واقعات قلعه طبرسی و قضیه نیریز و موضوع شهادت را بنحوی که منظور خودش باشد مینویسد چون در سابق بضاسیاتی مراجعه باین سمت بنا کرده بودم تا این اندازه دارای اطلاع بودم و نیز در آن موقع بمعمیت يك عده از طلاب و تجار جمعه هفته روزهای جمعه جلسه صاحب الزمان برپا و دعای ندبه و دعای توسل برای تمجیل ظهور حضرت حجّت میخواندیم خلاصه بعد از حرکت پست از تمدان غلام پست که سیف الله بیک نام داشت روی سخن را بجانب من نموده سؤال کرد که آیا دیانت تحقیقی است یا تقلیدی؟ ج - تحقیقی است . س - حضرتعالی تحقیق فرموده ایست؟

ج - بلی

س - چه دینی را انتخاب کرده ایست؟

ج - عجباً این چه سئوالاتی است میکنی که چه دیسن
اختیار کرده ای بلی دیانت من اسلام است .

س - دیانت اسلام شعباتی داراست در چه شمشه و
مذمبی هستی ؟

ج - در طریقه جمفوی و اثنی عشری .

س - يك دیانتی در عالم ظاهر شده بنام بهائی که طلل
مختلفه نیز بآن اقبال کرده اند ، آنها چه میگویند ؟

ج - سیف الله بیک من از اصطلاحات آنها مربوط نیستم
و تا حال سعی از بهائیت نشنیده ام گویا مقصد شما بابس
است ؟

س - چنین تصور نمائید ، آنها چه میگویند ؟

ج - برای اینکه مباشر نبوده ام آشنا بافکار و عقیده آنها
نیستم .

س - پس معلوم میشود که تحقیقات شما ناتمام است چه کسه
صافی تحقیق بر این است که انسان ماقبل و مابعد در چیزی
را رسیدگی نماید که تواند قضیه را قضاوت کند جنابعالی
بهگونه ادیان را رسیدگی کردید که دیانت حضرت بهاء الله
را تحرّی نفرموده اید ؟ پس معلوم میشود تحقیقات شما
ناتمام بوده ؟

ج - موظف هستیم که دیانتی که در عالم رسمی است رسیدگی